

بررسی انتقادی مقاومت در اندیشه میشل فوکو

حمید پارسانیا / دانشیار دانشگاه تهران

Z_yusufi115@yahoo.com

ظاهر یوسفی / دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی جامعه المصطفی العالمیه

دریافت: ۱۳۹۴/۵/۹ - پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۶

چکیده

رهایی و مقاومت به مثابه هدف نهایی طرح‌های پژوهشی فوکو، مسئله است که در عین اهمیت، کمتر بدان توجه شده است. این مقاله، پس از توصیف و تحلیل مقاومت از منظر فوکو، به نقد مبنایی آن بر بنیاد برخی مفروضات انسان‌شناسی مفروض در آن پرداخته است. از آنجاکه سوژه‌زدایی یا نفی سوژه، کانون بحث مقاومت در اندیشه فوکو می‌باشد، مقاومت همچون سوژه بر محورهای سه‌گانه حقیقت، قدرت و اخلاق دوران دارد. مقاومت چون کاربست نیرو، در مقابل قدرت و رژیم حقیقت آن است همچون قدرت دارای دو شکل ایجابی و سلبی است. شکل ایجابی مقاومت، که خارج از چارچوب سلطه به وجود می‌آید، از دید فوکو به صورت زیبایی‌شناسی خود ظهور می‌کند. اما جوهر مقاومت سلبی را نفی و امتناع از انقیاد حاصل از رژیم حقیقت - قدرت و محدودیت‌های بر سازنده آن، در جهت نیل به رهایی و آزادی شکل می‌دهد که خود به دو صورت نظری و عملی قابل تقسیم است.

کلیدواژه‌ها: میشل فوکو، قدرت، حقیقت، مقاومت، سوژه‌زدایی، سیاست حقیقت، اخلاق مقاومت، مبانی انسان‌شناسی.

مقدمه

فوکو گرچه در باب قدرت بسیار سخن گفته است، اما دل‌آشوبه و دغدغه بنیادین وی، چنانکه خود نیز در مقاله «سوژه و قدرت» - مقاله‌ای که حکم و وصیت‌نامه فلسفی برای فوکو دارد - اشاره کرده است: مسئله بنیادین او نه قدرت بلکه، سوژه است (فوکو، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۰۷-۴۰۸). براین اساس، فوکو به مسئله اساسی دنیای مدرن، یعنی سوژکتیویته انگشت نهاده، سوژه حکم زیربنا را در اندیشه او دارد و اموری چون قدرت، حقیقت، عقلانیت و... از زمره مهم‌ترین روبناهای بحث وی به حساب می‌آید. فوکو مانند سایر جریان‌های فلسفی معاصر، مدافع سوژکتیویته نیست، بلکه منتقد جدی آن است و تحلیل سوژه را در راستای سوژه‌زدایی انجام می‌دهد.

فوکو تحلیل سوژه را بر سه محور حقیقت، قدرت و اخلاق یا خود، انجام داده، در آثار خود به صورت بنیادین، به توضیح و توصیف این فرایندها پرداخته است. عرصه حقیقت در آثار دیرینه‌شناسانه‌اش، از تاریخ جنون تا نظم اشیاء محوری است. «قدرت» از دهه هفتاد به بعد، با انتشار کتاب *مراقبت و تنبیه* در تحلیل‌های تبارشناسانه فوکو، از سوژه به صورت یک مقوله بنیادین ظهور می‌کند. در نهایت، فوکو در مجلدات تاریخ جنسیت، سوژه شدن را از منظر اخلاق و خود انقیادی به تحلیل گرفته است. به هر حال، چنان‌که به تفصیل خواهد آمد، این سه مقوله نه جدا از هم، بلکه در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. سوژه شدن نیز بیشتر ناشی از این مناسبات است.

تحلیل‌های انتزاعی و انضمامی تاریخی فوکو از سوژه مدرن، با هدف سوژه‌زدایی و عبور از سوژه صورت پذیرفته است. در واقع فوکو، چنان‌که خود مدعی است، در تمام کارهایش اولاً، به دنبال آن است که چگونگی شکل‌گیری سوژه را در رابطه با سه محور اساسی حقیقت، قدرت و خود توضیح دهد. ثانیاً، از خلال سست کردن پیوندهای سوژه با قدرت، حقیقت و خود و ایجاد اختلال نظری در رویه‌های سوژه به سوژه پردازد. به عبارت روشن‌تر، او نشان می‌دهد که وضعیت کنونی دنیای غرب، چگونه در یک صورت سوژه‌گرا ظهور یافته است تا بتواند در گام بعدی با سوژه‌زدایی، زمینه‌های گریز از ساختار آن را فراهم آورد. فوکو برای تحلیل این مسئله، به تحلیل اموری چون روابط قدرت و معرفت می‌پردازد؛ زیرا از نگاه وی، سوژه در بطن روابط قدرت - معرفت ساخته می‌شود و در افق روابط آنها معنی می‌یابد. به عبارت دیگر، سوژه در بطن دو نوع کردار برساخته می‌شود که فوکو از آنها تحت عنوان «کردارهای شکاف‌انداز» و «خود انقیادی» یاد می‌کند.

«قدرت» و «مقاومت» دارای دو قطب هستند که سوژه در میان آنها در حال نوسان و ساخته شدن است. از نگاه فوکو، روابط قدرت بدون «مقاومت» وجود ندارد و ممکن نیست؛ زیرا مقاومت هم روابط قدرت را آشکار می‌سازد و هم بر آن «حد» می‌نهد. به عبارت دیگر، مهم‌ترین امر در روابط قدرت، «رویارویی استراتژی‌ها»ی قدرت و مقاومت است. قدرت به مدیریت امکان‌ها می‌پردازد، اما مقاومت مرزهای این مدیریت را شکل می‌دهد و نقشهٔ حدود آن را می‌نگارد. به هر حال، فوکو برای فهم روابط قدرت، اشکال متفاوت مقاومت را در برابر انواع متفاوت قدرت، نقطهٔ عزیمت خود قرار می‌دهد؛ زیرا فهم هر یک از آن، بدون دیگری دست‌کم فهم تحلیلی، کاربردی و انضمامی آنها ممکن نیست. فوکو با تحلیل محدودیت‌های گفتمان‌های علوم انسانی و روابط قدرت، طرح عبور از سوژه را عملی ساخته، امکان‌های مقاومت را نشان می‌دهد.

«مقاومت» مقولهٔ محوری و در عین حال پر ابهام و مورد تردید در اندیشه فوکو است. علت آن هم تحلیل و برداشت جدید و پر گسترهٔ فوکو از قدرت است. فراگیری رابطهٔ قدرت از منظر وی تا آنجا است که خارج از روابط قدرت، رابطهٔ اجتماعی ناممکن می‌شود. در این تلقی از قدرت، مقاومت که ملازم و همبسته با آن است، پرسش‌برانگیز باشد. از این رو، در این مقاله بر آنیم تا در حد امکان، به پرسش از چیستی مقاومت پاسخ دهیم و جایگاه این مفهوم را در منظومهٔ فکری فوکو مشخص سازیم. مقاومت در عین اینکه سوبیه انتقادی اندیشه فوکو را بیان می‌کند، تاکنون به صورت معتابه مورد توجه قرار نگرفته و تصویر درست از آن در دست نیست.

سوژه‌زدایی، نقطهٔ کانونی تحلیل فوکو از مقاومت است. لذا مقاومت همچون سوژه، در سه محور حقیقت، قدرت و اخلاق تحلیل می‌شود. به عبارت دیگر، برای فهم و تحلیل مقاومت، تمرکز بر سوژه‌زدایی ضروری است و بر حسب منطوق تحلیل فوکو، باید در سه عرصه مذکور تحلیل شود. اما از آنجاکه این نوشتار محدود است، از سه محور فوق تمرکز بیشتر به تحلیل مقاومت بر محور قدرت صورت می‌پذیرد.

در اینجا لازم است به تعریف سوژه از منظر فوکو اشاره شود:

کارهای فوکو در امتداد گفتمان‌های مرکز زدا از سوژه قرار دارند. گرچه فوکو به صورت خاص به تعریف سوژه، همچون بسیاری دیگر از مقولات تحلیل خود نمی‌پردازد، اما از متن‌های وی برمی‌آید که سوژه از دید وی، مفهوم فعال و تاریخی است که به فرایندهای برونی‌سازی ارجاع می‌یابد. فوکو به عنوان بنیان‌گذار تبارشناسی سوژه مدرن، «سوژه» را محصول گفتمان و نسبت دانش و قدرت می‌داند.

مرور کارهای فوکو نشان می‌دهد که از دیدگاه وی، سه محور کلی قدرت، حقیقت و اخلاق، نقش اساسی در فرایند سوژه‌سازی دارند. «در کلمه سوژه دو معنا وجود دارد: سوژه تابع دیگری از طریق کنترل و وابستگی و سوژه مقید به هویت خویش از طریق آگاهی یا شناخت از خود» (فوکو، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۱۴). در هر دو معنای واژه «سوژه»، شکلی از قدرت نهفته است که از طریق به انقیاد درآوردن، به تولید سوژه می‌پردازد.

۱. قدرت: تلقی و شکل‌های آن از نگاه فوکو

در اینجا دو مسئله مطرح می‌شود: یکی، تلقی فوکو از «قدرت» که با سایر تلقی‌ها در باب قدرت تفاوت دارد. دوم، شکل‌های قدرت که فقط چند شکل اصلی آن در تفکر فوکو اشاره می‌شود.

۱-۱. تلقی فوکو از قدرت

برای فهم تلقی فوکو از قدرت، لازم است به تلقی‌های رایج از قدرت اشاره کنیم؛ تلقی‌های که فوکو به شدت مورد انکار قرار داده و مفهوم قدرت را متناسب با طرح پژوهشی خود از نو قالب‌ریزی نموده است. فوکو نظریه‌های قدرت را در دو انگاره کلی دسته‌بندی نموده است:

۱. انگاره «اقتصادگرایی» قدرت که در لیبرالیسم و مارکسیسم وجود دارد. مشخصه اصلی آن، تصور قدرت همچون کالایی است که می‌توان آن را تصاحب کرد و یا کنار گذاشت. در لیبرالیسم یا نظریه حقوقی، قدرت حقیقی است که می‌توان آن را به شیوه تملک کالا تصاحب کرد. اما در مارکسیسم، کارکرد اقتصادی قدرت در جهت تداوم و بازتولید سلطه طبقاتی اساسی است.

۲. انگاره «غیر اقتصادگرایی» قدرت که در آن، قدرت متناظر ثروت نیست و در جهت بازتولید روابط اقتصادی عمل نمی‌کند. مفروض اصلی انگاره غیراقتصادی قدرت این است که قدرت چیزی مبادله‌ای نیست، بلکه امری است که اعمال می‌شود. اما در پاسخ به این پرسش که سازوکار اعمال قدرت چیست؟ باید گفت: اولاً قدرت از جنس سرکوب و زور است و طبیعت و غرایز افراد و گروه‌هایی را سرکوب می‌کند. این پاسخ مشخصه بسیاری از تحلیل‌های معاصر از جمله، تحلیل کسانی همچون هگل، فروید و ویلهلم رایش از قدرت است. ثانیاً، قدرت، پیاده‌سازی و استقرار یک رابطه نیرو می‌باشد. فوکو با معکوس نمودن کلام کلاوزویتس می‌گوید: «سیاست ادامه جنگ با ابزارهای دیگر است» (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۵۴)؛ یعنی قدرت در یک جامعه معین «نبردی اعلام نشده» و خاموش است. قدرت «نوعی جنگ خاموش را برای نگاشتن مجدد آن رابطه نیرو در نهادها، نابرابری‌های اقتصادی، زبان و

حتی بدن‌های افراد به کار می‌گیرد» (همان، ص ۵۵). فوکو، تحلیل خود از قدرت را با تمرکز بر این انگاره که قدرت اعمال می‌شود و از سنخ رابطه نیرو است، به پیش می‌برد.

قدرت نزد فوکو، «رابطه عمل روی عمل» است (فوکو، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۲۵). توجه به دو نکته در این عبارت ضروری است: اولاً، قدرت را نباید همچون یک چیز عینی، بلکه از سنخ رابطه در نظر گرفت. ثانیاً، روابط قدرت فقط در کنش و اعمال وجود دارد و بر چیزها اعمال نمی‌شود. «کنشی است برکنش، برکنش‌های احتمالی یا بالفعل، آتی یا کنونی» (همان). به همین دلیل، قدرت با خشونت یکی نیست؛ زیرا خشونت از یک‌سو، یک طریق عمل قدرت و یک اثر نیرو است، نه یک رابطه قدرت (دلوز، ۱۳۹۲، ص ۵۴). از سوی دیگر، خشونت با پیامدهای نیرو ملازم است، نه اینکه سازنده آن باشد (همان). علاوه بر این، قدرت و مقاومت رابطه‌های طرفینی هستند؛ اما خشونت رابطه یک‌سویه است. از آنجاکه طرف مقابل را تخریب و نابود می‌کند و جایی برای آن نمی‌گذارد، لذا خارج از بحث رابطه قدرت و مقاومت قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، قدرت با دو عنصر مرتبط است: ۱. «دیگری»، که قدرت بر آن اعمال می‌شود؛ ۲. حوزه‌ای از پاسخ‌ها و اثرها گشوده می‌شود که نیروی تحت اعمال قدرت درون آن اقدام به عمل می‌کند (فوکو، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۲۶). در خشونت، هرچند یک نیرو اعمال می‌شود، اما حوزه‌ای برای پاسخ به آن گشوده نمی‌شود؛ زیرا خشونت، دیگری را حذف و سرکوب می‌کند و جایی برای پاسخ نمی‌گذارد. برخلاف خشونت، اما اعمال قدرت «هدایت رفتارها و مدیریت امکان‌ها» را روی دست دارد. قدرت بیش از هر چیزی، حکومت عمل روی عمل دیگران است. حکومت به گسترده‌ترین معنای آن، یعنی ساختاردهی به حوزه ممکن کنش دیگران. پیش‌فرض این اثرگذاری بر عمل دیگری، «آزادی» است. قدرت همواره بر سوژه آزاد از آن جهت که آزاد است، اعمال می‌شود (همان). اما خشونت آزادی را مفروض خود نمی‌داند و بر پایه سلب یا فقدان آن عمل می‌کند. صرف‌نظر از این مطلب، آزادی نه تنها شرط اعمال قدرت است، بلکه شرط امکان مقاومت نیز هست. آزادی فضایی است که به قدرت و مقاومت امکان ظهور و مجال تداوم می‌بخشد. خشونت انسداد و برچیدن چنین فضایی است. خلاصه، قدرت با خشونت یکی نیست. از این رو، قدرت همچون خشونت، سراسر شر و منفور به حساب نمی‌آید و جامعه تهی از قدرت وجود ندارد.

فوکو تلقی‌های حقوقی، اقتصادی و منفی از قدرت را کنار می‌گذارد و به آنها کاری ندارد. در مقابل، او به تلقی‌های استراتژیکی و مثبت نسبت به قدرت روی می‌آورد تا بتواند به تحلیل عملکردهای واقعی قدرت نزدیک شود (فوکو، ۱۳۸۹ ب، ص ۱۷۹)؛ زیرا الگوی حقوقی قدرت، دست‌کم از دو حیث مشکل

دارد: ۱. به لحاظ نظری، ناقص است و قادر به درک پیچیدگی‌ها و توضیح ظرافت‌های روابط قدرت نیست. ۲. به لحاظ تاریخی، به جامعه فئودالی مطلق‌گرا متصل است و پاسخ‌گوی اقتضائات جوامع دیگر نیست (لمکه، ۱۳۹۲، ص ۱۱۰-۱۱۱). به‌رحال، قدرت را باید بر اساس خود رابطه به تحلیل در آورد؛ قسمی که بتوان اشکال قدرت را با تمام کثرت و تفاوت‌های آن به فهم در آورد (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۳۴۹). فوکو به نقل از جلد دوم کتاب *سرمایه مارکس* می‌گوید: «یک قدرت وجود ندارد، بلکه چندین قدرت وجود دارد» (فوکو، ۱۳۸۹ ب، ص ۱۸۲). به عبارت دیگر، قدرت یک شکل ندارد، شکل‌های کثیر و ناهمگن دارد که در واقع شکل‌های استیلا و انقیاداند. از این‌رو، قدرت‌ها نوعاً محلی و موضعی عمل می‌کنند. به همین دلیل، «روابط قدرت را نباید به شیوه‌ای اندکی کلی و شاکله‌وار در نظر گرفت» (همان، ص ۲۰۰). نباید تصور کرد که در روابط قدرت دو موقعیت بیش وجود ندارد، طبقه مسلط و طبقه تحت سلطه، بلکه روابط قدرت از همه‌جا می‌گذرد و هر کسی به تعبیر فوکو در «حلقه‌های تور قدرت»، در موقعیتی از روابط قدرت ایستاده است و قدرت را بازپخش و دوباره اعمال می‌کند. مزایای کاربرد شکل منطقی‌های قدرت، به تولید کارآیی‌های خاص و قابلیت‌های جدید آن برمی‌گردد. از آنجایی که قدرت شیوه‌های عملکرد و تکنیک‌های خاص خود را دارد (همان، ص ۱۸۲-۱۸۳)، شکل همگن و واحدی ندارد؛ یعنی باید از شکل‌های قدرت بحث کرد.

قدرت نزد فوکو سه چیز نیست: ۱. قدرت حاکمیت دولت نیست. فوکو قدرت به عنوان مجموعه‌ای از نهادها و دستگاه‌های تضمین‌کننده تابعیت و اطاعت شهروندان را محل پرسش خود نمی‌داند؛ ۲. قدرت، قانون و خشونت نیست. او قدرت به‌مثابه شیوه‌ای از انقیاد را که شکل قاعده و قانون دارد (یعنی خشونت)، تحلیل نمی‌کند؛ ۳. قدرت وحدت فراگیر استیلا نیست. او با قدرت به‌منزله نظام عمومی استیلا سروکار ندارد که در آن، فرد یا گروهی قدرت را به‌صورت یک‌جانبه بر گروهی دیگر اعمال می‌کند و آثار آن بر حسب زاد ولدهای متوالی سراسر کالبد اجتماعی را درمی‌نوردد. این شکل‌های نهایی قدرت، دغدغه فوکو نیست، بلکه او سه تعریف درباره دیدگاهش نسبت قدرت ارائه می‌دهد: ۱. قدرت کثرت مناسبات نیرو است که ذاتی عرصه اعمال قدرت می‌باشد؛ ۲. قدرت بازی نیروها است که از طریق مبارزات و مواجهات بی‌وقفه، یکدیگر را دگرگون می‌کنند؛ ۳. قدرت نوعی استراتژی است که مناسبات نیرو در آن اعمال می‌شوند. تبلور نهادینه شدن اینها، در قالب سه شکل تحقق می‌پذیرد: الف. دستگاه‌های دولتی؛ ب. صورت‌بندی قانون؛ ج. سیطره اجتماعی. اما این شکل‌های تعیین‌یافته قدرت مسئله فوکو نیست، بلکه او قدرت را بر اساس رابطه آن تحلیل می‌کند (فوکو، ۱۳۸۶،

ص ۱۰۷-۱۰۸). فوکو رابطه‌های قدرت را در «بنیان متغیرِ مناسبات نیرو» جست‌وجو می‌کند، به دلیل نابرابری آنها، و اینکه «قدرت همه‌جا هست» و «از همه‌جا می‌آید»، نابرابری نیروها و روابطشان وضعیت قدرت را موضعی، ناپایدار و بی‌ثبات می‌سازد. خلاصه، اینکه قدرت قسمی نهاد، ساختار و یک نوع قدرتمندی نیست که برخی فاقد آن و بعضی واجد آن باشند، بلکه نام «یک موقعیت استراتژیک پیچیده در جامعه‌ای معین» است (همان، ص ۱۰۹). قدرت موضعی و محلی است، پس عام و کلی نیست. قدرت قابل موضع‌یابی و مکان‌یابی نیز نیست؛ زیرا منتشر است (دلوز، ۱۳۹۲، ص ۵۱).

فوکو برای بسط خطوط قدرت، چند پیشنهاد ارائه می‌کند، که خلاصه پنج تر عبارتند از: ۱. قدرت تصاحب‌شدنی نیست، بلکه اعمال‌شدنی است؛ ۲. روابط قدرت (مانند فرآیندهای اقتصادی، مناسبات دانش و روابط جنسی)، درونی و ذاتی آنهاست؛ ۳. قدرت از پایین می‌آید؛ ۴. روابط قدرت نیت‌مند و غیرسوپرژکتیوند؛ ۵. قدرت با مقاومت متلازم است (فوکو، ۱۳۸۶، ص ۱۰۹-۱۱۱).

بنابراین، همه افراد و جوامع در موقعیتی از قدرت و روابط آن قرار دارند. پس، مسئله مهم چگونگی اعمال و حفظ و انعکاس قدرت است (همان، ص ۲۰۱). در ادامه، به اشکال قدرت فقط در حد اشاره بسنده می‌کنیم.

۱-۲. شکل‌های قدرت

روابط قدرت دارای نقاط بی‌شمار رویارویی و آکنده از کانون‌های بی‌ثباتی است. لذا اثرها، خطرها و رویدادهای گوناگونی از قبیل درگیری و مبارزه وارد نسبت با قدرت شده و مناسبات نیروها را دگرگون می‌سازند که منجر به پیدایش شکل‌های جدیدی از قدرت می‌شود که به نحو جدانشدنی با آن همراه است (فوکو، ۱۳۹۲، ص ۳۹). شکل‌ها از دل روابط قدرت سر برمی‌آورند. قدرت، همان‌طور که روابط متکثر دارد، شکل‌های متکثر نیز دارد. در اینجا نه تنها تحلیل همه اشکال قدرت ممکن نیست، بلکه حتی تحلیل مهم‌ترین اشکال آن نیز ممکن نیست. از این‌رو، صرفاً به فهرست مهم‌ترین شکل‌های دوران‌ساز قدرت اشاراتی می‌شود.

مهم‌ترین شکل‌های دوران‌ساز قدرت از نظر فوکو عبارتند از: شکل انضباطی، شکل تنظیمی، شکل استراتژیکی و شکل حکومت‌مندی.

به طور خلاصه، فوکو ابداعات تکنولوژی سیاسی را در دو فصل دسته‌بندی می‌کند: انضباط و زیست‌قدرت (فوکو، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷)؛ زیرا کشف انضباط و کشف تنظیم و تکمیل زیست‌سیاست، دو انقلاب در تکنولوژی‌های قدرت به حساب می‌آیند. از سده هجده به بعد، بدن و زندگی ابژه قدرت

واقع شدند. بدین ترتیب، جهش بزرگی در تاریخ جوامع بشری رخ داد (همان). شکل انضباطی قدرت، بر بدن تمرکز دارد و شکل تنظیمی آن مبتنی بر جمعیت است. اینجا یک چهارگانه وجود دارد: دو کارکرد ناب: کالبد-سیاست و زیست‌قدرت و دو ماده خام: بدن و جمعیت (دلوز، ۱۳۹۲، ص ۱۱۲). فوکو، محاصره سیاسی بدن را حول دو محور تحلیل می‌کند: ۱. بیماری و سلامتی بدن (تولد درمانگاه) که نگاه به بدن و روند ابژه‌سازی آن را مطرح می‌کند (ر.ک: فوکو، ۱۳۸۴، فصول ۶، ۷، ۸)؛ ۲. بزهکاری و اصلاح بدن (تولد زندان) که تولید بدن مطیع را در دستور کار زندان و نظارت سراسری قرار می‌دهد (ر.ک: فوکو، ۱۳۹۲، ص ۱۷۰-۲۸۱). محاصره سیاسی جمعیت نیز عمدتاً حول محور زیست‌سیاست و ارتقای آن، به حکومت‌مندی به تحلیل گرفته می‌شود.

خطوط تحلیلی همه شکل‌های مذکور، در «سکسوالیته» تلاقی یافته، ادغام می‌شوند. «سکس» به عنوان مفصل‌بندی انضباط‌های فردی بدن و تنظیمات جمعیتی و استراتژی‌های حکومتی عمل می‌کند. اگر یک نمودار و نمونه ممتاز وجود داشته باشد که جوهره تمام مباحث روابط قدرت را در خود جای داده و به بحث درآورد، آن بی‌شک «سکسوالیته» است که خطوط کلی تاریخ اشکال قدرت را در رابطه با خود، هویت و متغیرهای جنسی آن بازنمایی می‌کند. سکسوالیته، به عنوان محل اتصال بدن و جمعیت، در قرن ۱۹ اهمیت استراتژیک یافت (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۳۳۳). به عبارت دیگر، دو قطب زندگی به لحاظ سیاسی عبارتند از: بدن و جمعیت (همان). سکسوالیته، ادغام این دو قطب را به نمایش در می‌آورد. مسئله در سکسوالیته، نه سرکوب آن، بلکه تحلیل راه‌های رخنه قدرت به لذت روزمره و کنترل آن است، مسئله تحلیل دستیابی قدرت به ظریف‌ترین و فردی‌ترین رفتارهای انسانی است؛ آن هم از خلال گفتارهای سکسوالیته، و در نهایت، مسئله بررسی «تکنیک‌های چندریختی قدرت» است که رویه‌های پیچیده سوژه‌سازی را (فوکو، ۱۳۸۶، ص ۱۱-۱۹)، از خلال ادغام تصویر قدرت نظارتی بدنی و قدرت زیستی جمعیتی حول مسئله خود و تجربه جنسی آن درونی فرد می‌کند.

۲. مناسبات قدرت و مقاومت

پیش از به بحث مقاومت، لازم است حداقل به اجمال، رابطه قدرت و مقاومت روشن گردد. تحلیل این رابطه به عنوان مفصل انتقال به بحث مقاومت عمل می‌کند. طبق تحلیل‌های فوکو، چیزی بیرون از قدرت وجود ندارد. در این صورت، یا «تسلیم» و انقیاد در برابر قدرت وجود دارد، یا «مقاومت». مسئله محل نزاع از باب «یا این یا آن» و طرد شق ثالث است. با اینکه سوژه درون روابط قدرت و درگیر آن است، اما یک نیروی توخالی و انفعالی محض نیست، بلکه زنده است و توان مقاومت و مخالفت دارد.

بدین‌سان، مقاومت با قدرت به نوعی خاص، تلازم و تضایف دارد؛ آن هم درون فضای صاف آزادی. به همین دلیل، پاره‌ای از اوصاف مقاومت، شبیه اوصاف قدرت است. مثلاً، همان‌طور که یک قدرت وجود ندارد، یک مقاومت نیز وجود ندارد، بلکه مقاومت‌های کثیری وجود دارد. همچنین، مقاومت از اصول ناهمگن ناشی می‌شود و به نحو بی‌قاعده توزیع می‌گردد (فوکو، ۱۳۸۶، ص ۱۱۱-۱۱۲).

فوکو، فهم قدرت را از خلال نگاه به حدود نهایی و بیرونی آن و در محلی‌ترین شکل‌ها و نهادهایش پیگیری می‌کند. آنچه حدود نهایی قدرت را نشان می‌دهد، «مقاومت» است. مقاومت، حدود قدرت را برملا می‌کند. از این‌رو، تحلیل قدرت‌ها بدون تحلیل مقاومت‌ها، کامل و جامع نیست. همان‌طور که درک مقاومت، بدون تحلیل روابط قدرت ممکن و کامل نیست. لذا فوکو به صراحت به رابطه قدرت و مقاومت اشاره کرده، اما آن را به اندازه کافی توضیح نداده است. ادعای اساسی فوکو در این باره چنین است: هر جا قدرت هست، مقاومت هم هست. قدرت و مقاومت، به یکدیگر عمق می‌بخشند. همچنین، مقاومت با شرایط معین و استراتژی‌های حساب‌شده به جرح و تعدیل قدرت می‌پردازد (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۳۶۵). روابط قدرت همواره به نوعی است که فی‌نفسه نه خوب است و نه بد، بلکه خطرناک است. از این‌رو، مسئله این است که چگونه می‌توان آثار خطرناک قدرت را تا حد ممکن محدود کرد؟ (فوکو، ۱۳۹۱ الف، ص ۱۵۸). مقاومت، پاسخی به این پرسش است.

در بطن روابط قدرت و به منزله شرط دائمی وجود روابط قدرت، یک «نافرمانی» و آزادی‌هایی اساساً سرکش وجود دارد. پس روابط قدرتی بدون مقاومت، بدون گریزگاه یا فرار و یا بدون دگرگونی احتمالی وجود ندارد؛ هر رابطه قدرتی دست‌کم به طور نهفته، متضمن یک استراتژی مبارزه است. روابط قدرت و استراتژی مبارزه برای یکدیگر، نوعی محدوده دائمی و نقطه واژگونی ممکن را شکل می‌دهند. استراتژی مبارزه نیز یک رمز را برای رابطه قدرت شکل می‌دهد (فوکو، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۳۳).

این قطعه در «وصیت‌نامه فلسفی» فوکو، عمق استراتژیک رابطه قدرت و مقاومت و ماهیت آنها را نشان می‌دهد. با اینکه، مقاومت بیش از هر جا در دوره‌های غیرعادی و بحرانی روابط قدرت وجود دارد، اما در تمام وضعیت‌ها، یک مقاومت شرط وجود روابط قدرت است. استراتژی‌های مقاومت‌ها، جالب‌تر و هیجان‌انگیزتر از روابط قدرتند. نوعی حرکت دائمی از سلطه به شورش و از شورش به سلطه برقرار است. تبارشناسی، این تلاطمات مستمر را شرح می‌دهد. خلاصه اینکه، تحلیل مناسبات قدرت در کلیت آن، مستلزم بررسی مقاومت‌ها است. این بررسی پیشاپیش روابط قدرت را مفروض می‌گیرد. بنابراین، رابطه قدرت و مقاومت، حوزه رویارویی‌های استراتژیک را نشان می‌دهد، اهمیت کلیدی دارد.

حاصل اینکه، به تناسب پیشرفت و تغییر میدان تحلیل‌های فوکو، تحلیل مقاومت نیز تفاوت پیدا می‌کند. مقاومت گاهی همچون تخطی و نافرمانی از حاکمیت و شورش علیه قواعد نظام اجتماعی و سرکشی از قواعد گفتارها پدیدار می‌شود. گاهی نیز همچون جنون و بزهکاری عرض اندام می‌کند. اما مهم‌تر و عریان‌تر از همه، تحلیل رابطه قدرت و مقاومت در شکل استراتژیک مبارزه و شورش‌های سیاسی و امتناع از حکومت‌مندی جای می‌گیرد (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۳۶۶).

استراتژی‌های مقاومت، دست‌کم در دو جهت محدود کردن مرزهای قدرت و افزایش آزادی‌های سوژه طرح‌ریزی می‌شوند. این دو جهت، در بطن بسیاری از تحلیل‌های فوکو وجود دارد. به عنوان نمونه، بدن و جمعیت، در مقام دو قطب زندگی و به عنوان دو حد سکسوالیته و عناصر اصلی حیات روزمره، تحت محاصره تکنیک‌های انضباطی و استراتژی‌های حکومت‌مندی قرار گرفته‌اند. مقاومت‌ها باید در راستای شکستن این محاصره جهت‌گیری شوند. عرصه جمعیت، همچون زندان سراسری گشته که مردم در آن تحت محاصره قرار گرفته‌اند. رهایی از آن آسان نیست. از جمله راه‌هایی، افشای ماهیت مخفی و نااندیشیده قدرت و نشان دادن هزینه‌های واقعی آن، شورش و مخالفت و تخطی و امتناع است. ماهیت رابطه‌ای قدرت، به تکرار قدرت می‌انجامد، و موضعی بودن آن نیز خرده‌قدرت‌ها را روشن می‌کند. بنابراین، مقاومت‌ها نیز ماهیت رابطه‌ای دارند و هم‌پای قدرت، در کل شبکه حیات محاصره شده، بخصوص در شکاف‌ها، حفره‌ها و فقدان‌های آن حضور دارد. جمع‌بندی قدرت‌ها، تولید بدن مطیع و سوژه منقاد است. اما جمع‌بندی مقاومت‌ها، در تمام نقاط زندگی روزمره، تخطی و امتناع و شورش و... معطوف به تولید بدن رهایی‌یافته و آزادشده از شبکه وسیع انقیادها حاصل می‌آید. تحلیل‌های تبارشناختی فوکو از روابط قدرت و بررسی شکل‌های تکنولوژی‌های قدرت، همگی در جهت محدود کردن مرزهای قدرت و تنگ‌تر کردن عرصه‌ی نفوذ و اعمال قدرت و در عوض، افزایش حدود آزادی‌های سوژه ارائه می‌گردند. جهات رهایی‌بخشی مقاومت را می‌توان چونان روحی در نظر گرفت که در کل بدنه تحلیل‌های فوکویی منتشر شده و وجود دارد. مقاومت‌ها، وقتی در محورهای مشخص و رودرروی روابط قدرت پا می‌گیرند، آن‌گاه در دل درگیری‌های نیروها، شکل‌های خاصی را می‌پذیرند که در بقا و زوال آنها تأثیر دارند.

نکته آخر اینکه، همان‌طور که فوکو قدرت را خارج از چارچوب حقوقی و مدل اقتصادی تحلیل می‌کند، تحلیل مقاومت نیز باید در خارج از چنین الگوهایی صورت گیرد. فوکو به مقاومت به عنوان یک حق شهروندی نظر ندارد، بلکه به آن همچون نوعی واکنش یا قسمی برخورد با اعمال قدرت

می‌نگرد و آن را در رابطه با قدرت تحلیل می‌کند؛ زیرا، قدرت در سلطه تام و تمام پا نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، امکان مقاومت در ناتوانی ذاتی قدرت ریشه دارد. به همین دلیل، مقاومت در تمام شبکه قدرت حضور دارد، هرچند به صورت بالقوه و نهفته (همان). از آنجایی که قدرت و مقاومت، هر دو ریشه در شبکه اجتماعی دارند، پس به پرسش گرفتن روابط قدرت و مبارزه‌جویی میان روابط قدرت و سازش‌ناپذیری آزادی، که به شکل مقاومت ظهور می‌کند، یک وظیفه سیاسی بی‌وقفه است که از حیات اجتماعی منفک نمی‌شود (فوکو، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۲۹-۴۳۰). بنابراین، اهمیت و ضرورت تحلیل مقاومت‌ها روشن می‌باشد.

۳. مقاومت: مبنا، محورها و شکل‌های آن از نگاه فوکو

مقاومت نقطه مقابل قدرت است. در تعریف قدرت، گفته شد که قدرت رابطه عمل روی عمل و کثرت رابطه‌های نیروها است. آن عمل و نیروی دوم، یک نیروی بی‌جان نیست، بلکه زنده است و واکنش نشان می‌دهد یا به نحو فعال از اثرپذیری قدرت می‌گریزد و در مقابل آن ایستادگی می‌کند. یک قدرت وجود ندارد، پس، یک مقاومت نیز وجود ندارد، بلکه مقاومت‌های متکثر وجود دارد. به همین دلیل، نسخه واحدی برای همه آنها نمی‌توان پیچید. مقاومت‌ها، تابع قواعد خاص خویش هستند. در عین حال، به نحو بی‌قاعده توزیع و منتشر می‌شوند. بنابراین، تحلیل واحدی از آنها ممکن نیست. از این رو، اینجا به تحلیل برخی از وجوه کلی آن (مبنا، محورها و شکل‌ها) می‌پردازیم.

۳-۱. سوژه به عنوان کانون مقاومت

سه مسئله ما را به عمق استراتژیک مطالعات و تفکرات فوکو نزدیک می‌کند: ۱. بازی‌های حقیقت (انسان هم سوژه و هم ابژه‌ی این بازی‌ها است)؛ ۲. استراتژی‌ها و مناسبات قدرت (از این طریق، چه مناسباتی با دیگران داریم؟)؛ ۳. مناسبات حقیقت و قدرت و خود. این مسائل هم کلاسیک‌اند و هم نظام‌مند. فوکو از مسئله ۱ به مسئله ۲، و از ۲ به ۳ گذر می‌کند و دوباره از ۳ به ۱ بازمی‌گردد (فوکو، ۱۳۸۹ ج، ص ۳۴۱). اما در زیربنای تمام این رفت و برگشت‌ها، تحلیل «سوژه» به قصد نفی آن می‌گردد. سوژه زیربنای تحولات مدرنیته را تشکیل می‌دهد. فوکو، همانند دیگر جریان‌های فلسفی معاصر خویش با آن درگیر است، اما او از مدخل‌ها و مسیرهای خاص خود به این پروژه ورود پیدا می‌کند. سه مسئله مزبور از جمله این ورودی‌ها است. به گونه‌ای که، به مقاومت مربوط می‌شود. در قلب مسئله اول، پرسش از «سیاست حقیقت» قرار دارد. در کانون مسئله دوم، پرسش از «حکومت‌مندی» و پرسش از

تکنیک‌های خود، درون هسته مسئله سوم جای می‌گیرد. فوکو با حرکت دقیق میان این پرسش‌ها، تلاش می‌کند گره‌هایی از نقاط پیوند آنها را واگشایی کند، تا از رهگذر تحلیل‌هایش در عرصه‌های مذکور، بتواند امور بدیهی و عرفی را سر از نو مورد پرسش قرار دهد؛ آنها را مسئله‌دار سازد؛ با ارزیابی مجدد، قواعد و نهادهای شان از حقیقت آنها آشنایی‌زدایی کند. خلاصه اینکه، به این امید که عادت‌ها و شیوه‌های اندیشیدن ما را متزلزل سازد و تغییر دهد، هرچند در حد تغییر یک ایده (ر. ک: فوکو، ۱۳۹۱ ب، ص ۲۱۰). البته او با نوشتن نقدهای تبارشناختی خود، صرفاً در عرصه تئوریک و اندیشه باقی نمی‌ماند، بلکه از طریق پربولماتیک کردن مجدد مسائل و پدیده‌ها در شکل‌گیری یک اراده سیاسی جدید در جان سوژه‌ها شرکت می‌جوید. بدین ترتیب، شور و شوق مقاومت علیه نظام‌های سلطه و رژیم‌های انقیادساز را شعله‌ورتر می‌سازد.

مسئله نفی سوژه، یا تغییر آن در کانون مباحث مقاومت قرار دارد. درگیری‌های بی‌شماری که پیرامون سوژه و مناسباتش برپا می‌شود، همگی ابعاد مقاومت را برمی‌سازد. به همین دلیل، توجه به شکل‌های سوژه‌سازی و مجموعه مسائل مرتبط به آن (مانند قدرت و حقیقت)، اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا با کشف شکل‌های سوژه، و درک شیوه‌ها و تکنیک‌های ساخت آن، می‌توان پروژه‌ی سوژه‌زدایی یا مقاومت در برابر رویه‌های سوژه‌سازی را بهتر، کارآمدتر و ماندگارتر پیش برد؛ بخصوص درگیری با یک پدیده نیرومند، بدون شناخت کافی آن بی‌ثمر است، اگر از اساس خطا نباشد. تحلیل شکل‌های سوژه‌سازی، ما را در جست‌وجوی نقاط آسیب‌پذیری فرایند شکل‌گیری سوژه یاری می‌رساند؛ نقاطی که می‌توانند پایگاه محکمی برای نبرد با سوژه و نفی آن ایجاد کنند و آنها را باید در تاریخ شکل‌گیری سوژه جست‌وجو کرد. سوژه، به نحو تام و تمام و بسیط شکل نمی‌گیرد، بلکه همواره خلأها، شکاف‌ها، حفره‌ها و نقاط تنش درون آن وجود دارد. برنامه مقاومت، باید این قبیل نقاط را کشف و روی آنها سرمایه‌گذاری کند. تحلیل‌های تبارشناختی در کشف این نقاط آغازگر مقاومت مؤثر و قابل توجه هستند.

به هر حال، محورهای سوژه‌سازی نزد فوکو عبارتند از: قدرت، حقیقت و اخلاق. این محورهای سوژه‌سازی در واقع محورهای شکل‌گیری و پیشبرد مقاومت را نیز پیشاپیش طرح می‌ریزد. مقاومت در ابتدا، حول همین محورها و طی درگیری با آنها - صرف‌نظر از اینکه محورهای جدیدی ممکن باشد یا نباشد - دوران دارد و پا می‌گیرد. لذا ادامه تحقیق، مسیری به شرح ذیل را در پیش می‌گیرد:

سوژه هم منبای قدرت و هم منبای مقاومت است. بر پایه این حوزه مشترک، مسئله مقاومت در قالب دو مسئله به تحقیق درمی‌آید: یکی، محورهای مقاومت و دیگر، شکل‌های آن. محورهای مقاومت،

در رابطه با همان سه محور عمده سوژه‌سازی، یعنی قدرت، حقیقت و اخلاق قابل بررسی است. شکل‌های مقاومت، اجمالاً به دو صورت سلبی و ایجابی قابل دسته‌بندی هستند. شکل سلبی مقاومت، ناظر به تخطی‌ها و امتناع‌ها است؛ تخطی از همان سه محور سوژه‌سازی، از آثار به‌جامانده روابط قدرت و غیره. شکل ایجابی مقاومت، در آیینۀ ابداع زندگی همچون اثر هنری قابل بحث و نشان دادن است. از آنجاکه این نوع دسته‌بندی، بسیار کلی و مجمل است، شکل‌های مقاومت به‌طورکلی، در قالب سه مسئله انتخاب شده و تحت تحقیق قرار می‌گیرد: ۱. سیاست حقیقت؛ ۲. اخلاق مقاومت؛ ۳. زیبایی‌شناسی خود. ابتدا محورها و بعد شکل‌های مقاومت مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۳. محورهای مقاومت

کتاب‌های فوکو به طور مشخص تاریخ تولد پدیده‌های مدرن را با تکیه بر شرح دقیق جزئیات، ماجراها و مخاطرات آن تولدها، به بحث انتقادی می‌گذارد: یک. نظم اشیاء حامل تحلیل تاریخ تولد انسان مدرن به عنوان یک سوژه تناهی است؛ دو. تاریخ جنون، ماجرای تولد جنون و بازی‌های عقلانیت انسان مدرن را تحت تعقیب پرسش‌های دیرینه‌شناختی قرار می‌دهد؛ سه. پیدایش درمانگاه، پرونده تولد کلینیک را گشوده، رؤیت‌پذیر می‌سازد؛ چهار. مراقبت و تنبیه، تاریخ تولد زندان، نظارت، مجازات و تحولات آن را تحت بازرسی تبارشناختی قرار می‌دهد. سایر کتاب‌ها و درس‌گفتارهای او نیز آستن تولد یک مسئله مدرن، یک رویداد اجتماعی غربی، یک پدیده سیاسی معاصر است؛ تولد سکسوالیته، تولد زیست‌سیاست، تولد حکومت‌مندی. با این حال، هر چند تفکر فوکو اندیشه تولدها است، اما قطب‌نمای اندیشه او به سوی لحظه مرگ همان تولدها جهت‌گیری می‌کند، معطوف به افق پایان‌بخشیدن به همه آن محدودیت‌ها و میراث‌های سلطه‌آور و انقیادساز سوژه مدرن که از سرآغاز دوره مدرن تا کنون سیطره و بسط یافته‌اند. از این‌رو، هر تولدی یک بُعد از سوژه یا روح دوره مدرنیته را تشکیل می‌دهد که فوکو از خلال تحلیل‌های درخشان، به روشن‌سازی خطوط شکل‌گیری آنها همت می‌گمارد. از یک منظر، مجموعه تحلیل‌های ابعاد تولد سوژه، ذیل سه محور کلی «حقیقت، قدرت و اخلاق، می‌گنجد، اما فوکو بحث را مفصل‌تر از حقیقت و اخلاق، در کالبدشکافی خطوط قدرت، با تمام مسائل اقماری آن، دنبال می‌کند. هر سه محور درهم تنیده‌اند. اعمال قدرت، همواره بر مبنای حقیقت صورت می‌گیرد. در عین حال، حقیقت‌ها به منزله اپراتور توجیه‌کننده این اعمال‌ها و عملکردهای قدرت تولید و عمل می‌کند. اخلاق فرایند اعمال قدرت را درونی سوژه می‌کند. این محورها، رابطه زنجیره‌وار و پیچیده‌ای با

هم دارند که در مجموع، سوژه از دل برهمکنشی آنها سر برمی‌کشد. به همین دلیل، یکی از اهداف پروژه مقاومت، سست کردن پیوند این سه محور و شکستن زنجیره متصل آنها است. به عبارت دیگر، همین سه محور سوژه‌سازی، محورهای مقاومت به حساب می‌آیند، اما به قصد سست کردن و تغییر آنها. مقاومت در مواجهه با آنها به راه انداخته می‌شود، شکل می‌گیرد، بسط می‌یابد، تغییر و تحول می‌پذیرد و در عین حال، بر آنها اثر می‌گذارد و گسستن آنها را هدف می‌گیرد. به عبارت دیگر، آنچه اکنون هستیم، تحت سه محور مذکور پدید آمده است. راه‌حل را باید در رهایی از قید آنچه هستیم و امتناع از لوازم آن جست‌وجو کرد. به دلیل پیوند وثیق این سه محور، رهایی مستلزم راه‌اندازی یک مقاومت سه‌بعدی و سه‌جانبه است: ۱. مقاومت در برابر حقایقی که توسط علوم انسانی ارائه شده‌اند؛ ۲. مقاومت در برابر شکل‌های مدرن حکومت که ما را تحت انقیاد و سلطه کشیده‌اند؛ ۳. مقاومت در برابر تعریف هویتی از خود که در چارچوب قدرت حکومتی و حقایق علوم انسانی به خورد ما داده شده است.

سوژه‌ای که در چارچوب محدودیت‌های روابط قدرت و حقیقت و اخلاق شکل گرفته، هویت کسب کرده، و ظرفیت عمل به دست آورده، به نحو پارادوکسیکالی هم برساخته ساختارهای سلطه است و هم دارای توانایی تخطی و مقاومت علیه آن ساختارها و محدودیت‌های آنها، و هم با آزادی‌های سوژه مرتبط است. رابطه سه محور بر سازنده محدودیت‌ها، در واقع شرایط امکان سوژکتیویته کنونی است و تحلیل برهمکنشی آنها، تبارشناسی کاملی از سوژکتیویته را می‌طلبد (سایمونز، ۱۳۹۰، ص ۶۸-۶۹). به هر حال، امروزه مسئله محدودیت‌ها مطرح است. دیگر دستیابی برابر همگان به امکانات مورد مناقشه نیست، بلکه دستیابی نامحدود هر فرد به شماری از امکان‌ها، ابزارها، وسایل و خدمات ممکن، محمل مباحثات و محور مقاومت‌ها است (فوکو، ۱۳۹۰ الف، ص ۱۵۱).

۳-۳. شکل‌های مقاومت

دو وجه در قدرت قابل تمایز است: الف) وجه سلبی که بر تحمیل، الزام و سلطه دلالت دارد؛ ب) وجه ایجابی که توانمندساز و برسازنده سوژه‌ها و شکل‌های سوژکتیویته است (سایمونز، ۱۳۹۰، ص ۶۹ و ۱۶۴). قدرت در معنای مثبت، به توانمندسازی سوژه‌ها و آزادی بیشتر آنها نظر دارد، اما در معنای منفی‌اش، به محدود کردن سوژه‌ها و سلطه بر آنها نظر دارد. مقاومت، که کاربست نیرویی در مقابل قدرت و رژیم‌های حقیقت آن است، بر همین اساس، قابل تقسیم‌بندی به دو شکل سلبی و ایجابی است. البته تداخل این شکل‌ها در یکدیگر، بعید نیست و امتناعی ندارد.

مقاومت شامل آن نوع استراتژی است که در برابر هستی کنونی غربی و شرایط قوام آن ایستادگی می‌کند. این ایستادگی، به دو صورت کلی انجام می‌پذیرد: ۱. با تولید سوژه‌های جدیدی که خارج از چارچوب مناسبات سلطه پدید می‌آیند و در تفکر فوکو، عمدتاً به شکل هنری و زیبایی‌شناختی عرض اندام می‌کنند. سوژه‌های هنری جدید، در واقع شرایط را به نفع ظهور نحوه‌های جدیدی از موجودیت و شکل‌های تازه‌ای از بودن تغییر می‌دهند که توانایی‌های جدیدتر و محدودشکن به همراه می‌آورند؛ ۲. با رد کردن شکل‌های موجود از سوژه که در بطن مناسبات قدرت پدید آمده‌اند. مقاومت سلبی به نحو تخطی و امتناع از آنچه هستیم، روی می‌دهد. اگر مقاومت منفی نوعی شورش و نافرمانی از نحوه بودن کنونی است، مقاومت مثبت همانا اتخاذ خط‌مشی جدید در ابداع قسمی بودن جدید و هستیدن متفاوت از هستی‌های موجود است.

تا جایی که مقاومت نوعی واکنش به اعمال قدرت می‌باشد، مقاومت کمتر به شکل ایجابی پدیدار خواهد شد؛ زیرا شکل ایجابی دیگر، قسمی انفعال و عکس‌العمل به اعمال قدرت به حساب نمی‌آید، بلکه ابداع یک شکل جدید شمرده می‌شود. شکل ایجابی مقاومت در فوکو را می‌توان حول مسئله «زیبایی‌شناسی خود» سامان داد. بازسازی این شکل از مقاومت را در دو جا می‌توان دنبال کرد: الف) تفسیرها و نظرات فوکو درباره مقاومت ایجابی؛ ب) زندگی فکری او، یعنی خود فوکو یک نوع مقاومت ایجابی است. به هر حال، برای رسیدن به قلب مسئله، باید آن را در قالب دو شکل ممتاز دسته‌بندی و بررسی کرد.

مقاومت سلبی در پی رهایی از مقوله‌های قدیمی امر سلبی است؛ یعنی رهایی از چنگال قانون، محدودیت، اختگی، فقدان، خلأ و... (فوکو، ۱۳۸۹، ص ۲۰۹). از این رو، «رهایی» و آزادی از سیطره انقیاد و دور شدن از محدودیت‌های برساننده آن، جوهر امتناع‌ها و تخطی‌ها و مبارزه‌ها را تشکیل می‌دهد. امتناع‌ها و تخطی‌ها، به دو شکل است: تخطی‌های نظری و تخطی‌های عملی. امتناع‌ها و شورش‌های نظری بر محور حقیقت سامان می‌یابند و تخطی‌ها و سرپیچی‌های عملی، بر محور اخلاق روی می‌دهند و به آزمون نهاده می‌شوند (ر.ک: سایمونز، ۱۳۹۰). لذا اشکال مقاومت را می‌توان حول دو مسئله بررسی کرد: سیاست حقیقت، و اخلاق مقاومت. مقاومت‌ها، این دو مسئله را به پرسش می‌گیرند و با نفی شکل‌های موجود آنها، سوژه‌ها و سوژکتیویته‌ای را که در چارچوب آنها ساخته شده، نفی می‌کنند.

۳-۳-۱. سیاست حقیقت: عقلانیت مقاومت

مناسبات حقیقت- قدرت، در بطن همه سازوکارهای تنبیهی و مجازاتی باقی است و در روش‌های معاصر نظام جزایی نیز حضور دارد (فوکو، ۱۳۹۲، ص ۷۲). به دلیل تلازم مقاومت با قدرت، مقاومت

نیز به میزان مناسبات قدرت و حقیقت، با حقیقت رابطه تنگاتنگ دارد. علاوه بر پیوند قدرت - حقیقت در شکل‌گیری سوژه، حقیقت در واقع از خطوط استعلایی مقاومت ناشی می‌شود، نه از خطوط یکپارچه قدرت (دلوز، ۱۳۹۲، ص ۱۴۲). بحث از حقیقت، بدون بحث از عقلانیتی که با آن سروکار دارد، ناقص و عاجز از راهبری به تحلیل درست و واقعی است. به همین دلیل، فوکو بیش از تحلیل اشکال قدرت به اشکال منطق‌ها و عقلانیت‌های خاص و جزئی روابط قدرت تمایل دارد. مسئله فوکو از یک حیث، «عقلانی‌سازی اداری فرد» است (فوکو: ۱۳۸۹ هـ ص ۳۲۲). از این‌رو، پرسش وی از نسبت موجود میان مجموعه‌ای از تکنیک‌های قدرت و شکل‌های سیاسی و اجتماعی در رابطه با عقلانیتی است که آنها را پیش می‌برد. تحلیل عقلانیت‌ها بدون بررسی مقاومت‌ها ممکن نیست؛ زیرا عقلانیت قدرت‌ها است که توجیهاات لازم برای اعمال قدرت را فراهم می‌آورد، تا از مقاومت احتمالی در برابر اعمال قدرت جلوگیری شده، هزینه‌های آن پایین نگه داشته شود. پس، با اینکه رابطه حقیقت و مقاومت تا حدی روشن به نظر می‌رسد، اما پیچیدگی‌های آن همچنان به قوت خود پابرجا است.

برای روشنی بیشتر رابطه مذکور، می‌توان به مورد دیگری اشاره کرد. فوکو از ۱۹۷۰ به بعد، چگونگی قدرت را با نگاه به دو حد مطالعه می‌کند: ۱. حد حق: تحلیل قواعد حق، یک طراحی رسمی از خطوط قدرت به دست می‌دهد؛ ۲. حد حقیقت: تحلیل سیاست حقیقت از آن جهت که آنها آثار حقیقتی‌اند و قدرت آنها را تولید کرده است. فلسفه از طریق گفتمان حقیقت، به برقرارسازی حدود قدرت می‌پردازد. این یک پرسش سنتی است، اما فوکو با طرح مسئله قواعد تولید حقیقت‌ها و قدرت تولیدگر آن حقایق، از این پرسش سنتی فاصله می‌گیرد (فوکو، ۱۳۹۰، ص ۶۳). افشای پیوند حقیقت و قدرت، در واقع مقاومت در برابر آن را تأیید و امضا می‌کند؛ یعنی افشای این پیوند به تخطی و سرپیچی از آن، حجیت و اعتبار می‌بخشد.

توضیح اینکه، از یک منظر، مسئله اصلی فوکو، پرسش از «سیاست حقیقت» است. او می‌گوید: «مسئله من سیاست حقیقت است. مدت‌ها وقت صرف کردم تا این موضوع برایم روشن شد» (همان). اراده حقیقت، همپای اراده قدرت بدل به جزء ثابت عقل سیاسی گشته است. بخصوص که آنچه کانون علاقه فوکو در تحلیل «حکومت‌مندی» را تشکیل می‌دهد، رابطه قدرت، حقیقت و سوژگی است؛ زیرا حکومت از افراد، هم اطاعت و هم حقیقت می‌خواهد و سوژه‌ها ملزم به تولید حقیقت و متعهد به قبول آنند (لمکه، ۱۳۹۲، ص ۴۶). از این‌رو، مقاومت در برابر حقیقت‌هایی صورت می‌گیرد که در چارچوب رابطه قدرت و سوژه تولید شده‌اند و به مناسبات قدرت و سوژه قوام می‌بخشند. بنابراین، مقاومت

منفی، صرفاً مدعی تخطی از پذیرش چنین حقیقت‌هایی نیست، بلکه افزون بر آن، بر انکار منطقی پای می‌فشارد که این حقیقت‌ها بر پایه آن ساخته و تولید می‌شود. بشر غربی در دوره مدرن، علمی درباره خود پدید آورد که تحلیل این علوم، به‌منزله «بازی‌های حقیقت» با چهار مجموعه تحلیلی از تکنیک‌ها مرتبط و گره خورده است (فوکو، ۱۳۸۹ و، ص ۳۳۷):

- تکنیک‌های تولید که امر تولید و دگرگونی اشیاء را میسر می‌کنند.
- تکنیک‌های نظام‌های نشانه‌ها که تولید نشانه‌ها، معناها و... ابزارهای ارتباطاتی را به کار می‌گیرند.
- تکنیک‌های قدرت که با تعیین رفتار افراد، ابژه‌سازی و استیلای بر آنها و... را به وجود می‌آورد.
- تکنیک‌های خود که شماری از عملیات را روی خود آدمی، اندیشه‌ها، رفتارها و زندگی‌اش انجام می‌دهد.

دو نوع اول، در علوم و زبان‌شناسی به کار می‌رود. دو نوع دوم، یعنی تکنیک‌های استیلا و تکنیک‌های خود، مورد توجه فوکو است؛ زیرا تلاقی این دو به «حکومت‌مندی» می‌انجامد. درحالی‌که مقاومت به دنبال حکومت‌مند نشدن است. بنابراین، حقیقت با عمیق‌ترین لایه‌ها و سطوح قدرت و در همه تاروپودهای مناسبات آن، گره خورده است.

خلاصه اینکه، از آنجاکه حقیقت در بسیاری از تکنولوژی‌ها و شکل‌های قدرت حضور چشمگیر دارد، پروژه مقاومت با این هدف انجام می‌شود که سوژه را از مجموعه این پیوندها و گره‌های سلطه خلاص کند و برهاند؛ یعنی، مقاومت بر اساس استراتژی‌هایی از سیطره حقیقت‌های مطرح در علوم انسانی عمل می‌کند؛ زیرا این علوم مناسبات قدرت و حقیقت را در مقام بازی‌های حقیقت تئوری‌پردازی کرده، در چارچوبه این بازی‌ها، سوژه را تحت انقیاد باقی نگه داشته‌اند، بدون آنکه هزینه‌های سنگین آن را بیان کنند. مقاومت باید پیوند حقیقت و قدرت را بگسلاند، سیاست حقیقت را وارونه کند و به نفع خود به جریان بیندازد. این باژگونی، هسته سیاست مقاومت منفی در رابطه با حقیقت را تشکیل می‌دهد.

۲-۳-۳. اخلاق مقاومت: زیبایی‌شناسی خود

اخلاق قدرت خودانقیادی را می‌آموزاند و در عمق روح سوژه حک می‌کند. اخلاق مقاومت نقطه مقابل آن است و در جهت «جداشدن از خود». چنانکه فوکو می‌گوید: قدرت تمام سازوکارهای انضباطی و بازی‌های حکومت‌مندی‌اش را از طریق رویه‌های اخلاقی، درونی سوژه می‌کند. به عبارت دیگر، سوژه بدون آنکه به هزینه‌های سرسام‌آور و جبران‌ناپذیر بازی‌های سلطه توجه داشته باشد، آنها را به عنوان

امر مطلوب و ایده‌آل می‌پذیرد و عین آزادی می‌داند. اخلاق مقاومت، یک مبارزه دائمی علیه مناسبات سلطه، انضباطها و حکومت‌مندی را سامان می‌بخشد.

فوکو درصدد یافتن راهی برای رهاسازی خود از چارچوب‌های انقیادساز و استراتژی‌های آنها است که عمدتاً بر دو محور قدرت و معرفت مبتنی هستند. از این رو، وی در جست‌وجوی محور سوم برمی‌آید و آن را در «اخلاق» می‌یابد. در «رابطه اخلاقی با خویشتن خود»، که با زیبایی‌شناسی نفس متناظر است و بدون آنکه به دانش‌ها و قواعد جهان‌شمول توسل جوید، خلق خودمان به عنوان اثر هنری را مدنظر قرار می‌دهد (سایمونز، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶). هنرهای نفس، ظرفیت‌ها و توانایی‌های فردی را تقویت می‌کند، بدون آنکه به افزایش قدرت حکومت سوژه‌ساز بینجامد. فوکو، این شکل را از یونان اخذ می‌کند؛ زیرا، تکنیک‌های خود واجد طرح امکان‌های بیشتر و ناشناخته است (فوکو، ۱۳۸۹ ج، ص ۳۴۱). به همین دلیل و به طور خاص، اخلاق مقاومت معطوف به تولید یک خود جدید است: «ظهور یک خود جدید به منزله کانون مقاومت» (دلوز، ۱۳۹۲، ص ۱۷۲).

توضیح اینکه، چارچوب کلی پرسش مطرح در پایان سده ۱۸ عبارت است از: «تکنیک‌های خود» که بدل به یک قطب فلسفه مدرن شده است. پرسش این است: «ما در اکنون‌مان چیستیم؟» پاسخ ممکن، شامل حوزه‌ای از تحلیل است که می‌توان آن را «هستی‌شناسی صوری حقیقت» خواند. ما امروز چیستیم؟ این یک سؤال تاریخی است: بازاندیشی خود در مقام جامعه، بخشی از یک ملت یا دولت و غیره (فوکو، ۱۳۸۹ ز، ص ۳۴۳-۳۴۴).

تکنیک‌های نفس غیر تقلیدی، خلاق، ابتکاری و توانمندسازند که شرایط خلق زندگی، همچون اثر هنری را بنیان می‌نهند. رابطه با خود متضمن کاربست آزادی است که با محدودیت‌های سوژه مدرن دست‌وپنجه نرم می‌کند. اصول اخلاقی مقاومت دائمی، جلوگیری از تصلب محدودیت‌های سوژه مدرن و عمل‌گرایی مداوم است که بیش و پیش از همه، آزادی‌های رهایی‌بخش سوژه را تضمین می‌کند؛ زیرا این آزادی‌های رهایی‌بخش، شرایط ضروری کاربست بازی‌های استراتژیک مقاومت است (سایمونز، ۱۳۹۰، ص ۵۳).

اگر «خود»، یکی از آثار و برساخته روابط قدرت، حقیقت و سوژه هست، آن‌گاه اخلاق روشنفکری اخلاق فاصله‌گیری و جدایی از این خود است. این جدایی از خود، نه به شکل یک اشراق ناگهانی که قسمی بصیرت یا چشم سوم در جهت فزونی خود گشوده‌آید و بسط یابد و نه به شکل یک نفوذناپذیری در برابر تمام جنبش‌های موجود است، بلکه به شکل ساختن خود به دست خود است،

قسمی دگرگونی پرتلاش، تغییری آرام و سخت، آن هم از رهگذر دغدغه همیشه‌گی حقیقت (فوکو، ۱۳۹۱ ب، ص ۲۰۸). بنابراین، باید دو تصور از خود را متمایز کرد: الف. خودی که اثری از آثار قدرت و منفی است؛ ب. خودی که در رابطه با مقاومت ساخته می‌شود و مثبت است.

۴. جمع‌بندی

فوکو اعلام می‌کند که موضعش به یک «بس- مبارزه‌جویی بدبینانه» رهنمون می‌شود (فوکو، ۱۳۸۹ ح، ص ۶۲). او از کجا به این موضع می‌رسد؟ از تحلیل‌های تبارشناختی درخشانش. او به روشنی می‌بیند که ایستادگی در برابر مناسبات قدرت‌های نظارتی سراسری و رویه‌های حکومت‌مندشدن، جز به مدد کثرتی از مقاومت‌های دائمی ممکن نیست؛ مقاومت‌هایی که روابط قدرت را حد زده و محدوده‌های آن را به صحنه می‌آورند. با این حال، بدبینی او نور کم‌رنگی است که بر صحنه تاریک مقاومت‌های جدید می‌تابد تا شاید امکانی نو‌پدیدار آید که به درد مبارزه و شرکت در آن بخورد. فوکو این را چگونه به انجام می‌رساند؟ او ابتدا شکل‌های سوژه‌شدن را از خلال روابط قدرت، بازی‌های حقیقت و تکنیک‌های خود را مورد تحلیل قرار می‌دهد. این تجدید نظر در مسائل، زمینه‌ها و صحنه تئاتر مقاومت را به روشنی بیان می‌کند که می‌توان با ایجاد اختلال در فرایندهای سوژه‌سازی و براندازی شکل‌های انقیادسازانه آن، به مبارزه و مقاومتی نوشونده مجال ظهور و ادامه حیات داد.

آثار فوکو، جست‌وجو و تحلیل گسست‌ها و تغییرات وجودی در تاریخ حقیقت، در تاریخ قدرت و در تاریخ سوژکتیویته است که نقاط پیوند و ادغام آنها را روشن می‌سازد. بازشناسی این نقاط، به سست کردن روابط منتشر قدرت کمک می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد که طغیان‌ها و شورش‌ها ضرورتاً از مرکز واحدی نشأت نمی‌گیرند، بلکه به موازات مناسبات قدرت، مراکز متکثر و منتشر دارند. بنابراین، به آنچه می‌توان امید بست (پرسش سوم کانت)، همانا امکان تغییر است. براین اساس، امید به مقاومت در برابر محدودیت‌ها و مبارزه علیه استیلاها و عقب‌راندن آنها به روشنی به دست می‌آید. امید تغییر همان لحظه مقاومت است؛ همان لحظه‌ای که شورش و تخطی و امتناع در آن جرقه‌زنان درخشیدن می‌گیرد و رعدآسا صحنه‌ای از مبارزه را روشن و گرم می‌کند؛ تخطی از نظارت‌ها، طغیان علیه کنترل‌ها، مبارزه‌های دائمی در برابر روابط استراتژیک قدرت، و نپذیرفتن هویت و فردیتی که قدرت بر بدن ما حک کرده است. بنابراین، در مقابل روابط قدرت و رویه‌های انقیادسازی آنها، «پرسش استراتژیک برای فوکو این است که چگونه می‌توان بر روابط قدرتی که بر ما اثر می‌گذارند، اثر گذارد، و در چه جهتی؟» (باتلر، ۱۳۹۲، ص ۲۹۴) از آنجاکه بدن فردی و اجتماعی، طی گفتمان‌های علمی، کردارهای شکاف‌انداز و

معطوف به خود به ابژه روابط قدرت- معرفت بدل گشته، و محل عبور و ادغام خطوط نیروهای قدرت قرار گرفته، لذا آنچه فوکو در عرصه‌های مقاومت می‌جوید، بیرون کشیدن بدن‌ها، جمعیت‌ها و زندگی‌ها و لذت‌های آن، از چنگ قدرت و اختلال در رویه‌های انقیادسازی آن است. بدن‌ها، لذت‌ها و زندگی‌ها، همان‌طور که محل اعمال زیست‌قدرت و حکومت‌مندی‌ها است، فوکو تمایل دارد آنها را چونان مکان تخطی‌ها و طغیان‌ها در نظر بگیرد (سایمونز ۱۳۹۰، ص ۱۶۸)؛ زیرا، قدرت سیاسی بر اطاعت و همکاری سوژه‌های آزاد مبتنی است. سوژه به دلیل آزادی‌اش، ظرفیت پس‌گیری موافقت و همراهی خود با قدرت را دارد. این ظرفیت به عنوان مبدأ شکست حکومت‌های ظالمانه و راه‌اندازی مبارزات دائمی و نوبه‌نو محسوب می‌شود. مقاومت‌ها در راستای همین‌گونه جهات به راه می‌افتند؛ یعنی در جهات محدودکردن قدرت، براندازی شکل‌های سوژه‌گی، و سست‌کردن پیوندهای قدرت، حقیقت و خود. به همین دلیل، وزن اصلی این جهات را «نه نقد فلسفی قدرت، بلکه نقد عملی آن در قالب مقاومت است که افراط‌کاری‌های قدرت را محدود می‌کند» (همان). در زمینه این عمل‌گرایی، از یک‌سو، هدف نه پایان‌دادن به مبارزه‌ها، بلکه مشارکت در آنها و پیش‌بردن آنها است، علی‌رغم تمام خطراتی که بر سر راه سنگلاخی مقاومت وجود دارد. از سوی دیگر، جهت‌گیری اخلاق روشنفکری روشن می‌شود که نه معطوف به پرگویی نظرورزانه و تولید گفتارهای سلطه‌آور، بلکه سهیم‌شدن در دل جریان‌ات مقاومت است؛ زیرا، «از نظر فوکو، اخلاق "کردار رهایی است"، که تخطی دائمی از محدودیت‌ها را در پی دارد. جنگ ما آزادی ما، نبرد ما هنر ما، و مقاومت ما هستی ما است» (همان). کاری که البته با دشواری‌های فراوان همراه است.

۵. نقد و بررسی

اندیشه‌های فوکو مورد نقدهای بنایی و درون پارادایمی فراوان قرار گرفته است، بخصوص اینکه بسیاری از شارحان فوکو، به مسئله رهایی و مقاومت در اندیشه فوکو به دیده تردید نگریسته‌اند. اما در این خلاصه، نه مجال پرداخت به آنهاست و نه ضرورت دارد. از این‌رو، در اینجا در حد امکان به نقدهای بنایی نظریه فوکو اشاره می‌شود. منطق و مدل نقد بنایی بر پایه سه مقوله مبانی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی طراحی شده است. در اینجا، برای رعایت اختصار و قرابت بیشتر، فقط به نقد مبانی انسان‌شناسانه نظریه مقاومت فوکو می‌پردازیم.

نظریات علوم اجتماعی و علوم انسانی، عملاً بر مفروضات انسان‌شناختی در مورد ذات انسان متکی هستند. مفروضاتی در باب مختار و مجبور بودن آدمی، طبیعت فردی یا جمعی، طبیعت نیک یا بد و...

این مفروضات انسان‌شناختی‌اند که به نظریات جهت و مسیر خاص می‌بخشند. برای نمونه، نظریه کنش عقلانی بر این پیش‌فرض استوار است که انسان‌ها ذاتاً موجودات عاقل هستند. پراگماتیسم بر مقاصد عملی در انسان تأکید می‌کند. نظریات هرمنوتیکی و تفسیری، انسان‌ها را حیواناتی می‌داند که خالق معانی هستند. مارکس کار و تولید را جوهر و ذات انسان می‌داند (تد بتون و یان کرایب، ۱۳۹۱، ص ۱۶). فوکو نیز از این قاعده مستثنا نیست. نظریات او نیز متضمن مفروضات انسان‌شناختی‌اند. مهم‌ترین مفروضات انسان‌شناختی نظریه فوکو عبارتند از:

الف. نفی جوهر و ذات از انسان: فوکو به اقتضای روش‌هایی که اتخاذ کرده است (تبارشناسی و دیرینه‌شناسی)، باوری به ذات در پدیده‌ها ندارد. از این رو، به انسان نیز از منظر فلسفی و هستی‌شناختی نمی‌نگرد، بلکه انسان را به‌مثابه ابژه علم و قدرت در چارچوب گفتمان مورد تحلیل قرار می‌دهد. از این منظر، انسان در هر دوره تاریخی و صورت‌بندی‌های گفتمانی به‌صورت خاص ظهور می‌کند و هویت یگانه ندارد. بر اساس منطق فوکو، انسان برخوردار از هویت‌های متکثر و ناپیوسته در طول زمان است و همه ابعاد هستی‌انسانی تاریخی و دگرگون‌شونده‌اند. از این رو، «تبارشناسی تغییر قیافه‌های هویت‌های گذشته را برملا می‌سازد و آنها را به بازی می‌گیرد و هویت‌های منسجمی که تکه‌های آن در پشت یک ماسک خود را به گونه واحد جلوه می‌دهند، منهدم می‌سازد» (فوکو، ۱۳۸۵، ص ۶۳). برای صراحت بخشیدن به نظر فوکو در این مقام، به منظر او در باب «خود» یا «نفس» به‌اختصار اشاره می‌کنیم.

نفس یا خود در اندیشه فوکو، نه ماهیت الهی دارد و نه از سنخ جوهر اندیشنده دکارتی است، بلکه مصنوع و ساخته قدرت و روابط پیچیده‌ی آن است. البته، قدرت از نظر او، ماهیت الهی ندارد و حاصل روابط نیروهای تاریخی و انسانی است. نفس همبسته، نوعی تکنولوژی قدرت است که برای تسخیر بدن توسط قدرت تولید می‌شود. قدرت مدرن، مستقیماً بر بدن چنگ نمی‌اندازد، بلکه با تولید نوعی هویت روانی که فوکو از آن به «روح» یا «نفس» تعبیر می‌کند، عمل می‌کند.

روح واقعی دارد و همواره با عملکرد قدرت، در پیرامون و بر سطح و درون بدن تولید می‌شود... این روح واقعی و غیرجسمانی به هیچ رو جوهر نیست؛ بلکه عنصری است که در آن اثرهای نوعی قدرت و ارجاعی به یک دانش به یکدیگر پیوند می‌خورند، چرخ‌دنده‌ای که از رهگذر آن، مناسبات قدرت دانشی ممکن را موجب می‌شود و دانش اثرهای قدرت را تداوم می‌بخشد (فوکو، ۱۳۹۲، ص ۴۲)

فوکو از این نفس، همچون زندان بدن تعبیر می‌کند که برای انقیاد تمام نیروهای عاصی بدن عمل می‌کند. روح زندان بدن است؛ یعنی اینکه قدرت انضباطی یا سراسر بین حالتی از آگاهی درون سوژه جاسازی می‌کند که همواره خود را در مرئیت و مراقبت چشم قدرت می‌بیند. بر این اساس، روح مکانی

یا عمقی در سطح و درون بدن است که چشمان قدرت در آن و از طریق آن، درونی سازی را به نهایت می‌رساند. به تعبیری می‌توان گفت: روح قدرت نفسانی و درونی شده است که به مثابه چرخ‌دنده قدرت عمل می‌کند.

ب. نفی اراده و اختیار: انسان در تفسیر فوکو موجودی است، اسیر بازی‌های دانش و قدرت. از دید فوکو، فراگیری روابط قدرت بر مناسبات انسانی، تا آنجا است که خارج از آن رابطه اجتماعی ناممکن می‌نماید.

در ارزیابی باید گفت: روشن است که نگاه مادی‌گرایانه و تاریخی فوکویی به انسان و نفس انسانی قابل قبول نیست. وی مهم‌ترین امکان‌های انسان برای مقاومت را نادیده می‌گیرد. اشاره اجمالی به برخی از اصول مهم انسان‌شناسی فلسفی اسلامی لازم است تا در پرتو آن، نارسایی نظریه فوکو در باب انسان به‌وضوح نمایان گردد.

از این رو، در تلقی حکیمان اسلامی از انسان، چند بحث کلیدی وجود دارد:

الف. ساختار وجودی انسان: انسان موجود روان‌تنی است. به عبارت دیگر، وحدتی حاصل آمده از کثرت‌ها و ترکیبی از مجموعه اعضا و قوه‌های زیاد است. این ساختار پیچیده، به انسان اجازه می‌دهد که با جهان خارج و مادی رابطه برقرار کند. انسان از دو جوهر بدن و نفس انتظام یافته، اما آنچه حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد، جوهر «نفس» است. در باب حدوث نفس، تبیین‌های مختلف وجود دارد. از منظر صدرای، نفس یا حقیقت انسان طی تحولات جوهری تدریجی، از بدن او سر برمی‌آورد و به تدریج، به نفسانیت و روحانیت نائل می‌آید. این ساختار دو بُعدی، اجازه می‌دهد انسان طی تطورات جوهری، اشتداد وجودی بپذیرد و به کمال نهایی خود نزدیک شود. این فرایند استکمال، دست‌کم از دو جهت رخ می‌دهد: ۱. افزایش فعالیت‌های ادراکی، بخصوص علم به وجود و نظام هستی؛ ۲. کسب ملکات و فضایل اخلاقی. آدمی با تعقل در باب وجود و تخلق به فضایل اخلاقی، به تدریج از مرتبه جسمانی فراتر می‌رود، مرتبه مثالی را پشت سر می‌گذارد، و به جهان عقل می‌رسد.

ب. اطوار وجودی انسان: به نظر حکیمان اسلامی، از جمله علامه طباطبائی، «نفس» انسان ظرف زندگی او است که سه طور وجودی را دربر دارد: قبل از دنیا، در دنیا، بعد از دنیا (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۲۸ق، ص ۱۶-۱۹۰). تقدیرات الهی زندگی ابتدا در عالم امر (طور قبل از دنیا) رقم می‌خورد و سپس، اثرات عینی آن در طور دنیا به ظهور درمی‌آید (همان). انسان موقعیت خود را در دنیا می‌تواند با «علم» تغییر دهد. نفس با علم سنخیت دارد و با تشدید علم، نفس نیز قوی‌تر می‌شود. باین حال، نفس

باید قابلیت پذیرش علم را داشته باشد. اخلاق و معارف اعتباری، این ظرفیت و قابلیت را فراهم می‌آورد؛ یعنی، عمل‌ها، فضیلت‌ها، ارزش‌ها و اعتبارهای اخلاقی در راستای پرورش نفس و تهذیب ظرف نفسانی در طور دنیا عمل می‌کنند، تا ظرفیت نفس، به حد و مرتبه لازم جهت دریافت حقایق و سیر به مقامات بالاتر برسد.

طور سوم نفس، مرحله معاد است که حقیقت زندگی در آنجا به تمامه آشکار می‌شود. خلاصه اینکه، اطوار زندگی با علم و معارف الهی قابل پیمودن است. اما معارف الهی، جز با مکارم و فضایل اخلاقی تحصیل نمی‌شوند و محفوظ نمی‌مانند (همان). این ساختار و اطوار وجودی، به انسان امکان می‌دهد تا توأمان در دو فضای متغیر دنیایی و فضای قدسی ملکوتی حضور یابد و خود را به کمالات خاص هر زمینه دسترسی پیدا کند، بدون آنکه یکی را نفی کند و به دیگری بسنده نماید. بنابراین، فلسفه اسلامی، ذیل عنایات انوار وحی، طرحی را پیشنهاد می‌کند که انسان را از خسران مبین نجات دهد. حکمت متعالیه، انسان را در همین دنیا، توأمان در دو جهت یا در دو نسبت متضاد نگه می‌دارد: ارتباط با جهان قدسی و لوازم خاص آن و ارتباط با جهان مادی و شرایط ویژه آن. این امکان فکری در تفکر فوکو یافت نمی‌شود.

ج. فطرت انسانی: بر اساس این آموزه، افراد انسانی علی‌رغم تنوع چشم‌گیر از نظر ویژگی‌های مادی و معنوی، از یک نوع جوهر و آفرینش همگانی ثابت و پایدار برخوردارند. مصادیق این ابعاد ثابت و همگانی انسان، شامل اموری است که از جمله آنها موارد ذیل هستند: نیازهای اولیه، قوای نفسانی شامل حس، خیال و عقل، اراده، عواطف و احساسات، ادراکات ذهنی، مانند اصول اخلاقی و قواعد ریاضی، و خواسته‌هایی مانند سعادت‌طلبی، کمال‌خواهی، زیبایی‌دوستی و خداجویی (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۲۶-۲۸؛ رجبی، ۱۳۸۷، ص ۶۵-۶۶).

د. اختیار و اراده انسانی: یکی از جنبه‌های اساسی حیات انسانی از منظر حکمت اسلامی، میل ارادی و عقلی است؛ بدین معنا که کنش‌های انسانی اعم از فردی و اجتماعی، مسبوق به اراده و انتخاب است. این امر مستلزم سنجش عقلانی امکان‌های متعدد است. تفاوت اصلی بین فاعلیت انسان و فاعل‌های دیگر، در دو ویژگی اختیاری و آگاهانه بودن رفتار آدمی است. کنش‌های انسانی حتی در کنشگران مضطر و مکره نیز متصف به وصف اختیاری و ارادی است؛ یعنی مضطر و مکره نیز در نهایت، به اراده خود دست به انتخاب می‌زنند (مصباح، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۹۶).

اصول یادشده، تصویری از انسان ارائه می‌دهد که با انسان فوکویی از اساس متفاوت است. انسان از منظر فوکو، دیگر آن رازآلودگی حیرت‌آفرین و ارتباط با جهان معنوی را ندارد. ابعاد متفاوتی یکی آن

به کلی فرو کاسته شده است. انسانی که اسیر دست قدرت است و هویت آن، تاریخی وابسته به صورت‌بندی‌های گفتمانی است. انسان فوکویی، به تعبیری موجودی است که راز زدایی شده، قابل تحلیل و در گفتمان‌های مختلف قابل تعریف است. ارائه تصویر این‌چنین از انسان، سخن گفتن از مقاومت را دشوار و امکان‌های انسان برای مقاومت از جمله امکان‌های معنوی وی را نادیده می‌گیرد. فوکو، دغدغه مقاومت را دارد و همواره سخن از مقاومت می‌زند، اما سخن گفتن از مقاومت، با نفی اراده از انسان قابل جمع نیست. به عبارت دیگر، صحبت از مقاومت بدون اثبات و در نظر گرفتن عامل مقاومت، در مقام یک موجود دارای شعور و اراده ناممکن است.

۵. نتیجه‌گیری

مقاومت و رهایی، سوئیۀ انتقادی اندیشه فوکو و درواقع، هدف نهایی طرح‌های پژوهشی فوکو است. در عین حال، سخنان فوکو در باب مقاومت پر ابهام است. کارهای فوکو نیز به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، عملاً چندان امیدی به رهایی و مقامت را در دل‌ها زنده نمی‌کند. به هر حال، در تحلیل نظری مقاومت، سوژه‌زدایی یا نفی سوژه، کانون بحث مقاومت در اندیشه فوکو را بر می‌سازد. از این‌رو، محورهای مقاومت همچون سوژه بر محورهای سه‌گانه حقیقت، قدرت و اخلاق دوران دارد. مقاومت چون کاربست نیرو، در مقابل قدرت و رژیم حقیقت آن است و همچون قدرت دارای دو شکل ایجابی و سلبی است. شکل ایجابی مقاومت، که خارج از چارچوب سلطه به وجود می‌آید، از منظر فوکو به صورت زیبایی‌شناسی خود ظهور می‌کند. اما جوهر مقاومت سلبی را نفی و امتناع از انقیاد حاصل از رژیم حقیقت - قدرت و محدودیت‌های بر سازنده آن، در جهت نیل به رهایی و آزادی شکل می‌دهد. این امتناع و تخطی، به دو صورت نظری و عملی قابل تقسیم است که در قالب دو مقوله «سیاست حقیقت» و «اخلاق مقاومت» قابل تحلیل است.

مهم‌ترین نقد مبنایی نظریه مقاومت فوکو را می‌توان مفروضات انسان‌شناختی وی دانست. از این منظر، از یک‌سو، فوکو جوهر و ذات را از انسان نفی می‌کند و انسان را برساخته گفتمان و بازی‌های دانش و قدرت و برخوردار از هویت‌های متکثر و سیال می‌داند. این نوع نگاه، مهم‌ترین امکان‌های انسان از جمله امکان‌های معنوی وی برای مقاومت را نادیده می‌گیرد. از سوی دیگر، فوکو به نفی اراده و اختیار از انسان حکم داده است؛ نفی اختیار از انسان در واقع، به معنای نفی فاعل و عامل مقاومت است که با سخن گفتن از مقاومت عملاً ناسازگار و متناقض می‌نماید.

منابع

- باتلر، جودیت، ۱۳۹۲، «سوژه شدن، مقاومت، دلالت مجدد: میان فروید و فوکو»، ترجمه بارانه عمادیان و آریا ثابتیان، در: نام‌های سیاست، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور و دیگران، تهران، بیدگل.
- تدبتون و یان کرایب، ۱۳۹۱، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، آگه.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۲، *فطرت در قرآن*، قم، اسراء.
- دلوز، ژیل، ۱۳۹۲، *فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۷، *انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- سایمونز، جان، ۱۳۹۰، *فوکو و امر سیاسی*، ترجمه کاوه حسین‌زاده راد، تهران، رخ‌داد نو.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۸ق، *الانسان والعقیده*، تحقیق صباح الربیعی و علی الاسدی، قم، مکتبه فدک لاحیاء التراث.
- فوکو، میشل، ۱۳۸۶، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۴، *پیدایش کلینیک*، ترجمه یحی امامی، تهران، نقش و نگار.
- _____، ۱۳۸۹ الف، «سوژه و قدرت» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ ب، «حلقه‌های نور قدرت» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ ج، «حقیقت، قدرت و خود» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ ح، «در باب تبارشناسی اخلاق: مروری بر کار در حال انجام» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ د، «پیشگفتار چاپ انگلیسی ضد ادیب: کاپیتال‌سیسم و شیزوفرنی» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ ز، «تکنولوژی سیاسی افراد» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ و، «تکنیک‌های خود» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۸۹ هـ، «مصلحت دولت» در: *تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۹۰، *باید از جامعه دفاع کرد*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، رخ‌داد نو.
- _____، ۱۳۹۱ الف، «دغدغه حقیقت» در: ایران: روح یک جهان بی‌روح و ۹ گفت‌وگوی دیگر، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۹۱ ب، «نظامی محدود در برابر تقاضایی نامحدود» در: ایران: روح یک جهان بی‌روح و ۹ گفت‌وگوی دیگر، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.

____، ۱۳۸۵، «نیچه، تبارشناسی، تاریخ» در: زرتشت نیچه کیست؟ و مقالات دیگر، گزیده و ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس.

____، ۱۳۹۲، «مراقبت و تنبیه: تولد زندان»، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، تهران، نشر نی.

لمکه، توماس، ۱۳۹۲، «نقدی بر خرد سیاسی: بررسی تحلیل فوکو از طرز تفکر دولت مدرن»، ترجمه یونس نوربخش و محبوبه شمشادیان، تهران، دانشگاه امام صادق ع.

مصباح، محمد تقی، ۱۳۸۷، «آموزش فلسفه»، تهران، نشر بین الملل.